

— ولتر —
— ترجمہی محمود گودرزی —

کاندید یا خوش باوری

افق
نشر

🌐 ofoqbooks.com

✉ ofoqpublication

📷 ofoqpublication

چگونه کاندید در قلعه‌ای زیبا پرورش یافت و چطور از آن رانده شد

در وستفالن و در قلعه‌ی آقای بارون توندر - تن - ترونک پسری جوان بود که طبیعت باصفاترین خصلت‌ها را به او داده بود. رخسار این پسر از کهنه روحش خبر می‌داد. عقلی داشت سلیم و ضمیری بس ساده. گمان می‌کنم به همین دلیل بود که او را کاندید^۱ می‌نامیدند. خدمتکاران قدیمی خانه حدس می‌زدند که او فرزند مشترک خواهر بارون و یکی از نجیب‌زادگان نیک‌سرشت و شریف آن نواحی باشد که دخترک نخواست با او پیوند زناشویی ببندد، چه مرد نتوانسته بود اشرافیت بیش از هفتاد و یک تن از اجداد خود را به اثبات برساند و تطاول زمانه مابقی شجره‌نامه‌اش را معدوم ساخته بود.

آقای بارون از بانفوذترین اربابان وستفالن بود، چون قلعه‌اش دری داشت و پنجره‌هایی. حتی سرسرای بزرگ آن به پرده‌ای نگارین آراسته بود. سگ‌های حیاط خلوت هنگام نیاز گله‌ای تازی شکاری می‌شدند؛ و مهترانش عوامل شکار؛ کشیش روستا کشیش بارگاهش بود. همه او را عالی‌جناب خطاب می‌کردند و وقتی قصه می‌گفت لب‌ها به خنده می‌شکفت.

خانم بارون که حدود صد و هفتاد کیلو وزن داشت با آن هیبت توجهی بی‌قیاس به خود جلب می‌کرد و طمأنینه و وقاری که در پذیرایی به کار می‌برد بر احترامش می‌افزود. دختر هفده‌ساله‌اش کونه‌گند، سرخ و

۱. یعنی صاف و صادق و بی‌شبهه‌پيله. (بانویس‌ها متعلق به مترجم است.)

سفید، ترو تاز، تپل و دل فریب بود. پسر بارون از هر جهت خَلَف پدرش بود. معلم سرخانه، پانگلس، غیب‌گوی این سرا بود و کاندید کوچولو با سرسپردگی و ایمانی که ویژگی سن و شخصیتش بود به درس‌های او گوش هوش فرا می‌داد.

پانگلس خداکیهان‌آدان‌شناسی ماوراءالطبیعی^۱ درس می‌داد. او به بهترین شکل ثابت می‌کرد که هیچ معلولی بی‌علت نیست و در این دنیا که بهترین دنیای ممکن است، قلعه‌ی عالی جناب بارون زیباترین قلعه و همسر بارون زیباترین بارونسی است که می‌توان یافت.

می‌گفت: «اثبات شده که امور دنیا ممکن نیست به شیوه‌ای دیگر باشد؛ از آنجا که هر چیز برای هدفی ساخته شده، پس الزاماً برای بهترین هدف ساخته شده است. دقت بفرمایید که بینی برای حمل عینک آفریده شده؛ به همین دلیل عینک می‌زنیم. بدیهی است که پاها برای این خلق شده‌اند تا پای افزار بپوشند، بنابراین ما پای افزار داریم. سنگ‌ها شکل گرفته‌اند تا تراشیده شوند و با آن‌ها قلعه بنا کنیم؛ به همین دلیل عالی جناب قلعه‌ای بس دل‌انگیز دارد: بزرگ‌ترین بارون شهرستانی باید بهترین مسکن را داشته باشد؛ و از آنجا که هدف از آفرینش خوک‌ها خوردن آن‌هاست، ما تمام سال گوشت خوک می‌خوریم. بنابراین آن‌هایی که مدعی شده‌اند همه چیز خوب است چرند گفته‌اند؛ می‌بایست می‌گفتند که همه چیز در بهترین حالتش است.»

کاندید به دقت گوش می‌داد و ساده‌دلانه باور می‌کرد؛ چه در نظرش دوشیزه کونه‌گند بس دلربا بود، گو اینکه هرگز جسارت نکرد آن را به او بگوید. اگر سعادت این بود که بارون توندر-تن-ترونک به دنیا آمده باشی، بر این اساس نتیجه می‌گرفت که دومین درجه‌ی سعادت این است که دوشیزه کونه‌گند باشی؛ سومینش این است که او را هر روز ببینی؛ و

چهارمین اینکه سخنان استاد پانگلس، بزرگ‌ترین فیلسوف شهرستان‌ها و در نتیجه کل جهان را بشنوی.

یک روز کونه‌گند تفرج‌کنان در مجاورت قلعه، در بیشه‌ای کوچک که پارک می‌نامیدند، میان بوته‌ها دکتر پانگلس را دید که به خدمتکار مادرش، دخترکی مومشکی و فرمان‌بردار، درس فیزیک تجربی می‌داد. از آنجا که دوشیزه کونه‌گند میلی وافر به علوم داشت، بی‌آنکه نفسش درآید، به نظاره‌ی تجربیات مکرری ایستاد که جلوی چشمش بود؛ منطق استوار دکتر را، معلول‌ها و علت‌ها را به وضوح دید و منقلب و مضطرب، اندیشناک، سخت در آرزوی دانشمند شدن، با این فکر به خانه برگشت که او هم می‌تواند برای کاندید جوان دلیلی کافی باشد و کاندید نیز برای او.

هنگام بازگشت به قلعه کاندید را دید و سرخ شد؛ کاندید هم سرخ شد؛ دختر با صدایی بریده‌بریده به او سلام کرد؛ و کاندید بی‌آنکه بداند چه می‌گوید با او سخن گفت. روز بعد، پس از ناهار، وقتی از سرمیز بلند شدند، کونه‌گند و کاندید پشت پرده‌ای متحرک به یکدیگر رسیدند؛ کونه‌گند دستمالش را رها کرد تا به زمین بیفتد، کاندید آن را برداشت؛ دختر معصومانه دستش را گرفت؛ مرد جوان دست دختر جوان را معصومانه، با شور و احساس و وقاری بسیار خاص بوسید؛ دهان‌هایشان به هم رسید، چشم‌هایشان گر گرفت، زانوانشان لرزید، دست‌هایشان سرگردان شد. آقای بارون توندر-تن-ترونک از کنار پرده‌ی متحرک گذشت و با دیدن این علت و این معلول، با اردنگی‌هایی محکم کاندید را از قلعه بیرون کرد. کونه‌گند از هوش رفت؛ به محض اینکه هشیارش را از باز یافت از دست خانم بارونس سیلی خورد؛ و در زیباترین و دل‌انگیزترین قلعه‌ای که می‌توان یافت، همه چیز زیر و رو شد.

۱. Métaphysico-théologo-cosmolonigologie؛ کلمه‌ای که خود ولتر ابداع کرده است.